

چرا فلسفه اهمیت دارد؟

هلن بی بی

مایکل راش

ترجمه‌ی میثم پارسا



فهرست

۷	سپاسگزاری
۹	مقدمه
۱۷	فصل اول: شناخت خودمان
۳۵	فصل دوم: شناخت مباحثات عمومی
۵۳	فصل سوم: شناخت جهان
۷۱	فصل چهارم: فهم این که چگونه رفتار کنیم
۸۵	خاتمه
۹۵	برای مطالعه‌ی بیشتر

شناخت خودمان

من چه هستم؟ انسان بودن چیست؟ آیا پس از مرگ هم به حیات خود ادامه خواهیم داد؟ - به طوری که دست کم به لحاظ اصولی، به بهشت بروم یا در قالب یک الاغ به تناسخ برسم؟ چه رابطه‌ای میان ذهن و مغز من وجود دارد - یا آیا آن‌ها چیز واحدی هستند؟ اگر میان مغز مردان و زنان تفاوتی وجود دارد، آیا معنایش این است که تفاوت میان رفتار مردان و زنان ذاتی است و بنابراین اجتناب‌ناپذیر است؟ آیا من اختیار و اراده‌ی آزاد دارم، یا صرفاً به واسطه‌ی مغز و محیط اطراف‌ام برنامه‌ریزی شده‌ام تا به روش‌های مشخصی رفتار کنم؟

این‌ها پرسش‌های بسیار خوبی‌اند، و به بیان کلی پرسش‌هایی فلسفی هستند - یا حداقل، نوع پاسخ‌های رضایت‌بخشی که به دنبال‌اش هستید شاید چیزی نباشد که علوم بتوانند به آن‌ها پاسخ دهند، یا دست کم به‌تنهایی نمی‌توانند. دو پرسش نخست را در نظر بگیرید. اگر از یک زیست‌شناس بپرسید که چه پاسخی برای پرسش اول دارد، احتمالاً به شکل مضحکی به شما نگاه می‌کند. شما چه هستید؟ انسان هستید، عضوی از گونه‌ی انسان هوشمند! جواب خوبی بود. پرسش بعد: انسان بودن چیست؟ ساده است! کافی است عضوی از گونه‌ی انسان هوشمند باشید.

آیا جواب پرسش‌های‌تان را گرفته‌اید؟ احتمالاً نه. احتمالاً از قبل همه‌ی این‌ها را می‌دانستید، پس اگر در ابتدا چنین سوالاتی را مطرح کرده‌اید، احتمالاً این‌ها

پاسخ‌هایی که می‌خواستید نبودند. بنابراین، به جای آن سعی کنید از یک فیلسوف بپرسید و ببینید چه اتفاقی می‌افتد. حتی بهتر است از فیلسوف بخواهید که برخی از ابزارهای اولیه و بنیادی را به شما بدهد - برخی از مفاهیم، پیشنهاداتی درباره‌ی این‌که چطور باید به این پرسش‌ها نزدیک شوید، چند استدلال برای این‌که ارزیابی کنید - و سپس سعی کنید به پاسخ‌ها دست یابید.

انسان‌ها، اشخاص، مغزها، و ذهن‌ها

بیاید دوباره باروش فلسفی‌تری شروع کنیم. البته زیست‌شناس ما درست می‌گفت: همه‌ی ما انسان‌ایم - یعنی عضوی از گونه‌ی انسان هوشمند. به معنایی، ما چنین چیزی هستیم (فلاسفه خیلی دوست دارند از «به معنایی» استفاده کنند. معمولاً این ترکیب بر این دلالت دارد که ادعای مطرح‌شده را می‌توان به شیوه‌های مختلفی فهمید، و مهم است که بین آن‌ها تمایز بگذاریم). اما آیا انسان بودن ما را تعریف می‌کند؟ آیا برای ما ذاتی است؟ می‌توانیم پاسخ به این پرسش را با طرح این مسئله شروع کنیم که چه چیزی در مورد ما انسان‌ها خاص است. البته ویژگی‌های مختلفی در انسان‌ها وجود دارد که در موجودات دیگر نیست (تا جایی که می‌دانیم). اما هیچ چیز ویژه‌ای به طور فی‌نفسه و به‌تنهایی در مورد داشتن دو تا انگشت شست یا دو پا و دو دست وجود ندارد. و بعضی از ویژگی‌هایی که ممکن است فکر کنید خاص ما هستند تنها منحصر به انسان‌ها نیستند، مانند توانایی برقراری ارتباط یا فکر کردن. بسیاری از گونه‌های دیگر می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند - با پارس کردن یا جیرجیر کردن یا رقصیدن، یا هر چیز دیگر. به همین ترتیب، به نظر می‌رسد که برخی گونه‌های دیگر - برای مثال سگ‌ها - می‌توانند دست‌کم تفکری ابتدائی داشته باشند: سگ ولگرد غذا می‌خواهد و فکر می‌کند اگر برای شما شیرین‌کاری کند، چیزی گیرش می‌آید.

از این رو شاید خصلتی که خاص انسان باشد - چیزی که واقعاً برای ما مهم است - توانایی ما در برخی از انواع تفکر است. مثلاً ما تنها از دنیای اطراف ما آگاه